

واکاوی ریشه‌ها و تحولات تاریخی اجماع مرکب

مسعود حبیبی مظاهری^۱، محمد تقی فخلعی^۲، محمد تقی قبولی درافشان^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۹/۲۹ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۶/۱۲)

چکیده

اجماع مرکب از جمله ادله فقهی است که استناد بدان در فقه و اصول فقه به نحو گسترده رواج دارد. در این نوع از اجماع که برای نفی اقوال در یک مسئله به کار می‌رود، بنای استدلال بر وجود دو یا چند قول در همان مسئله قرار دارد. در عین فراگیری اجماع مرکب، مبانی و ضوابط آن به درستی مورد بحث قرار نگرفته و ریشه‌ها و تحولات آن مورد کندوکاو واقع نشده است. این نوع از اجماع که صورت‌هایی همچون نفی قول ثالث و عدم قول بالفصل را به خود می‌پذیرد، به‌رغم تعریفش اغلب در راستای تعمیم احکام مورد استفاده قرار می‌گیرد و نه نفی آن‌ها. عمده موضوعات مرتبط به اجماع مرکب در کتب اصولی اهل تسنن و به ویژه کتاب‌هایی که در سنت متکلمان نوشته شده، متولد و شکوفا گردیده و از قرن چهارم به بعد در فقه و اصول کاربرد یافته است. شیعیان نیز این بحث را با رویکرد ویژه شیعی به مسئله اجماع در کتب علم اصول وارد کرده و در استدلال‌های فقهی و اصولی از آن بهره گرفته‌اند.

واژگان کلیدی: اجماع مرکب، احداث قول ثالث، عدم قول بالفصل، قول به عدم فصل.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه فردوسی مشهد؛

Email: masoud.habibimazaheri@mail.um.ac.ir

Email: fakhlaei@ferdowsi.um.ac.ir

۲. استاد دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛

Email: ghabooli@um.ac.ir

۳. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد؛

۱. بیان مسئله

یکی از ادله فقهی که به‌رغم گستردگی و کثرت کاربرد، کمتر مورد بحث و کندوکاو علمی واقع شده است، اجماع مرکب است. اغلب در کتب فقهی یا اصولی با عبارتهایی همچون «احداث قول ثالث» یا «نفی قول ثالث» و یا «قول به عدم فصل» مواجه می‌شویم که در مناقشه‌های علمی و جنگ و گریز میان مدعی و خصم، به کار گرفته می‌شود حال آنکه معنا و مفهوم دقیق و شیوه و شرایط بهره‌گیری از آن، در یک بحث اصولی به روشنی مورد بررسی قرار نگرفته است.

به عنوان مثال محقق خراسانی در مواضعی از کتاب *کفایة الاصول* استدلال از طریق اجماع مرکب و عدم قول بالفصل را در مباحث خود راجع به موضوعات مختلف گنجانده است؛ حال آنکه در مواضعی (نک: آخوند خراسانی، ۳۴۱) برای اثبات مدعا بدان استناد کرده و در مواضعی دیگر (نک: آخوند خراسانی، ۳۴۳، ۲۹۸، ۲۹۹)، استدلال خصم بدان را مورد انتقاد و انکار قرار می‌دهد. در برخی کتب فقهی همچون *مکاسب* (انصاری، کتاب *المکاسب*، ۱۳۱/۱، ۱۳۲) به استناد اجماع مرکب، نظری فقهی به عنوان نظر و رأی ثالث یا قولاً بالفصل، به دیده تردید نگریسته می‌شود. حال آنکه در موضعی دیگر از همان کتاب (انصاری، کتاب *المکاسب*، ۳۷/۳) یا دیگر کتب فقهی، در بحثی خاص، پنج یا شش نظر از صاحب نظران نقل می‌شود و سپس رأی مصنف به عنوان نظر جدید مطرح می‌شود و خواننده با این سؤال و ابهام مواجه است که منطبق این برخوردهای دوگانه چیست و جایگاه اجماع مرکب کجاست؟

از دیگر سو با اینکه در اغلب تعاریف اجماع مرکب، از آن به عنوان ابزاری برای نفی قول یا حکم جدید یاد می‌شود، بیشترین موارد کاربرد آن اثبات و تعمیم حکم است تا جایی که برخی در کنار تنقیح مناط و قیاس اولویت، از آن به عنوان یکی از شیوه‌های تعمیم احکام فقهی نام برده‌اند (موسوی، ۱۰۴-۱۰۶).

این شیوه نام‌آشنا اما کمتر شناخته شده استدلال، در نخستین قرون اسلامی در دوره شکل‌گیری اولین تلاش‌ها برای قاعده‌مند کردن استدلال‌های فقهی در میان اهل تسنن، متولد شده و بالیده است و از طریق مشارکت علمای علم کلام در این حوزه، از لحاظ علمی مستدل گشته و همچون اجماع بسیط، به محافل علمی شیعی نیز راه یافته است. در واقع مفهوم امروزی اجماع مرکب در فرآیندی تاریخی شکل گرفته و ما در این نوشتار برآنیم تا به منظور رفع بخش کوچکی از خلأ علمی در این زمینه، به بحث در

باره ریشه‌های تاریخی اجماع مرکب و تحول و توسعه مفهومی آن در گردش افکار و اندیشه‌ها و گسترش کاربرد آن در ادوار مختلف فقهی شیعه و اهل تسنن، بپردازیم.

۲. تعریف اجماع مرکب

قبل از شروع بحث تاریخی بایسته است که اجماع مرکب را تعریف و با صورت‌های گوناگون آن به گونه‌ای مختصر آشنا شویم. در تعریف اجماع مرکب، معمولاً عباراتی به کار می‌رود که قدر مشترک اغلب آن‌ها، اتفاق علما در نفی حکمی فقهی است به گونه‌ای که این اتفاق و هم‌رأی بودن، از وجود دو یا چند قول میان علما در باره همان موضوع نشأت گرفته باشد. به دیگر سخن اگر فقها در باره حکم یک موضوع به دو یا چند گروه تقسیم شوند، نفی هر حکم جدیدی در باره موضوع مورد نظر، امری مورد اتفاق همگی آن‌ها و مدلول تبعی پای‌بندی هریک از ایشان به رأی و نظر خود است (صنقور علی، ۵۸/۱). بدیهی است که وصف مرکب به وجود دو یا چند قول و انحصار اقوال به آنها باز می‌گردد و در واقع وصف متعلق اجماع است نه خود اجماع.

بنابر تعریفی که شهید ثانی در حاشیه بر شرایع (شهید ثانی، حاشیه شرایع، ۳۸) ارائه داده است، اجماع مرکب، اجماعی است مرکب از دو قول با این ویژگی که اقوال مذکور در یک موضوع، منحصر باشند و از مخالفت با آن دو قول مخالفت با اجماع لازم آید. در میان معاصرین، شهید صدر که به موضوع اجماع مرکب ورود کرده و آن را «استناد به رای مجموع علماء که در دو قول یا بیشتر با یکدیگر اختلاف دارند، به منظور نفی قول دیگری که هیچ یک از ایشان بدان قائل نیست»، تعریف کرده است (صدر، ۴۵۱/۹). برخی صاحب‌نظران (حائری اصفهانی، ۲۵۵) اینکه اختلاف اقوال به موضوع واحد یا موضوعات متعدد مربوط باشد را در تعریف وارد کرده اند تا صور مختلف اجماع مرکب را در برگیرد. گفتنی است که هیچیک از تعاریف موجود وجه تعمیمی اجماع مرکب را پوشش نمی‌دهد و کارکردهای مباین اجماع مرکب شامل هم نفی و هم تعمیم احکام، امکان ارائه تعریف واحدی که همه مصادیق آن را شامل شود، ناممکن می‌سازد.

مصادیق پرشماری برای اجماع مرکب در کتب فقه و اصول یافت می‌شود. به عنوان مثال اگر در باره حکم جهر در نماز ظهر جمعه، دسته‌ای از فقها به حرمت و بقیه به استحباب معتقد باشند، به روشنی، درمی‌یابیم که هیچ یک از فقها، قائل به وجوب آن نیست و بنابراین اتخاذ حکم اخیرالذکر می‌تواند به استناد خرق اجماع مرکب، نادرست و

باطل قلمداد شود (حائری اصفهانی، ۲۵۵). نیز در مسئله ارثِ جد و اخوه پس از رسول خدا(ص) میان اصحاب اختلاف افتاد و گروهی معتقد بودند که جد، حاجب حرمانی اخوه است و در مقابل، دیگران قائل به مقاسمه میان ایشان بودند. پس از آن، قول به اینکه اخوه، حاجب حرمانی جد باشند به استناد احداث قول ثالث و خرق اجماع مرکب، مردود دانسته شد (ابویوسف، ۸۴-۸۳؛ ابوبکر بیهقی، ۴۵۱/۲).

۳. اجماع مرکب و واژگان مشابه

در ادبیات کتب فقهی و اصولی، اجماع مرکب به طور معمول با عبارات ممنوعیت «احداث قول ثالث» و یا «عدم قول بالفصل» رخ می‌نماید اگرچه اشاره به لفظ اجماع مرکب، که فراگیر است و صورت‌های مختلف را در خود جای می‌دهد نیز فراوان به چشم می‌خورد. احداث قول ثالث در مواردی کاربرد دارد که در باره موضوعی واحد، دو یا چند حکم محدود وجود دارد و هر قول جدیدی به استناد آن، مورد انکار قرار می‌گیرد. مثال‌های فوق‌الذکر درباره حکم نماز جمعه و ارث جد و اخوه از مصادیق همین شکل از اجماع مرکبند. عدم قول به فصل دربرگیرنده مواردی است که فقها درباره حکم دو مسئله آراء مختلف دارند، اما در مورد یکسان بودن حکم دو مسئله هم‌نظرند و با استناد به این اتفاق رأی، قول به تفصیل به این شکل که در یک مسئله هم رأی یک گروه از فقها شویم و در مسئله دیگر، هم رأی گروه دیگر، خرق اجماع مرکب و مردود دانسته می‌شود. به عنوان مثال در مورد ارث مادر در وضعیتی که زوج یا زوجه نیز جزء وراث باشند دو رأی متفاوت وجود دارد. جمعی در هر دو حالت ارث مادر را از اصل ترکه محاسبه می‌کنند و برخی از باقیمانده ترکه. قولی که سهم الارث مادر را همراه با زوجه از اصل و همراه زوج از باقیمانده ماترک حساب می‌کند قول به تفصیل محسوب می‌شود (آسمندی، ۵۵۷، ۵۵۸).

در «احداث قول ثالث»، قول جدید، مباین با اقوال موجود و در «عدم قول به فصل»، رأی جدید، تفصیل میان اقوال موجود است. نیز در مواردی تبعیض قائل شدن میان احکام موضوعاتی که هر دو مصادیق مفهوم واحدی هستند نیز مشمول قول به فصل دانسته شده است (نک: انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۱/۱، ۱۳۲؛ میرزای قمی، ۳۷۸).
گفتنی است که کاربرد عدم قول به فصل، منحصر به نفی اقوال جدید نیست و در فرایندی تاریخی این عبارات، نوعی دگردیسی را تجربه کرده و به عنوان شیوه‌ای برای

تعمیم حکم یک موضوع به موضوعات دیگر، که یکسان بودن حکم آن‌ها مورد اتفاق علماست یا دست‌کم اینگونه ادعا می‌شود، کاربرد یافته است. اتفاق علما درباره یکسان بودن حکم دو موضوع، مبتنی بر آن است که علما در عمل و بدون آنکه بر این یکسان بودن تصریح نمایند، میان آنها جدایی نیفکننده و قائل به تفصیل نشده‌اند.

برخی محققان سنی و شیعی (نک: میرزای قمی، ۳۷۹-۳۷۸؛ حائری اصفهانی، ۲۵۵؛ تفتازانی، ۹۱/۲-۸۴) میان مفاهیم اجماع مرکب، احداث قول ثالث و عدم قول به فصل تفاوت قائل شده‌اند. از جمله صاحب فصول (حائری اصفهانی، ۲۵۵) که کوشیده نسبت اجماع مرکب و عدم قول به فصل را عموم و خصوص من وجه معرفی کند. از نگاه وی، مسئله ارث مادر که در بالا بدان اشاره شد بیانگر حالت اجتماع، ارث جد و اخوه بیانگر حالت افتراق از سوی اجماع مرکب و موارد تعمیم حکم یک موضوع به موضوعات دیگر به واسطه عدم قول به فصل میان آنها، حالت افتراق از جانب عدم قول به فصل است. معه‌ذا باید دانست که در عمل در بسیاری از متون، تمامی این اصطلاحات به جای یکدیگر به کار رفته‌اند (نک: محقق ثانی، ۲۸۸/۱۲؛ میرداماد، ۱۲۱؛ شهید ثانی، رسائل، ۳۲۰/۱، همو، *روض الجنان*، ۴۳۷/۱).

۴. مبدأ پیدایش اصطلاح اجماع مرکب

نخستین اثر مکتوبی که اکنون در اختیار داریم و در آن ذکری از اجماع مرکب به میان آمده، کتابی از یک فقیه و اصولی حنفی به نام ابوعلی چاچی (۳۴۴ ق) است. کتاب وی که با عنوان اصول چاچی (*اصول الشاشی*) شناخته می‌شود و احتمالاً در دهه‌های نخست قرن چهارم به رشته تحریر درآمده، هم در بردارنده بحث راجع به یکی از صور مهم و پرشمار اجماع مرکب یعنی «عدم قول به فصل» است و هم لفظ اجماع مرکب در برابر اجماع بسیط به عنوان یک اصطلاح اصولی را برای اولین بار به کار برده است. منابعی که امروزه در اختیار داریم پیشینه‌ای کهن‌تر از کتاب چاچی را در باره خلق اصطلاح اجماع مرکب به ما معرفی نمی‌کند اگرچه احتمال ابداع آن در منبعی کهن‌تر منتفی نیست.

چاچی در اثر خود اقسام اجماع را از چند لحاظ برشمرده که تقسیم آن به اجماع بسیط و مرکب یکی از آنهاست. تعریف او از اجماع مرکب، یعنی «اتفاق در حکم با اختلاف در علت»، که ناسازگاری فاحشی با تعاریف مشهور و متداول این اصطلاح دارد، پس از وی چندان مورد اقبال قرار نگرفت و لفظ اجماع مرکب دست‌کم در کتب اصول

فقه نتوانست جایگاهی به دست آورد. بر مبنای مثالی که وی در اثر اصولی خود ذکر کرده، بطلان وضو در اثر قی کردن قول ابوحنیفه است و بر اثر لمس زنان، قول شافعی است. اکنون اگر هردو ناقض وضو حادث شده باشند وضو به اجماع مرکب باطل است. بطلان نزد ابوحنیفه به دلیل قی کردن و نزد شافعی به دلیل لمس زنان است (ابوعلی چاچی، ۱۸۲، ۱۸۳).

به نظر می‌رسد اجماع مرکب به شیوه‌ای که چاچی آن را معرفی می‌کرد، متفکران پس از او را درباره حجیت و اعتبار آن چندان متقاعد نمی‌ساخته است و به همین دلیل لفظ اجماع مرکب در منابع سنی رواج گسترده‌ای نیافت. البته در قرن هشتم هجری و پس از آن، نویسندگانی (تفتازانی، ۲/ ۸۵؛ فناری رومی، ۲/ ۲۹۸-۲۹۶؛ ابن تیمیه، تنبیه الرجل العاقل، ۶۰۸-۶۰۵) به تعریف وی (بدون نام بردن از او) توجه نشان دادند.

۵. ریشه‌های بحث از اجماع مرکب در قرن دوم و سوم

با اینکه ظاهراً چاچی نخستین کسی است که از اجماع مرکب سخن گفته اما در منابع موجود شواهدی وجود دارد که مطابق آن، سابقه بحث به قرن سوم و حتی قرن دوم باز می‌گردد. شواهد مذکور موارد ذیل را شامل می‌شود:

الف: در اغلب متن‌های اصولی چنین آمده که ممنوعیت احداث قول ثالث، مخالفانی از میان حنفیان و متکلمان داشته است (جوینی، البرهان، ۷۰۷/۱؛ آمدی، ۲۶۸/۱). با عنایت به اینکه از قرن چهارم به بعد ما کسانی را در میان این طوایف سراغ نداریم که به مخالفت با این مقوله برخاسته باشند، به ناچار باید آن را به قرن سوم و یا پیشتر از آن بازگردانیم. به علاوه طرح مباحث در این زمینه در آثار اصولی قرن چهارم به تفصیل و در فروع و شاخه‌های مختلف حکایت از وجود پیشینه‌ای در قرن سوم و یا پیش از آن دارد.

ب: ابوبکر رازی در اثر اصولی خود هنگامی که از «عدم قول بالفصل» سخن می‌گوید (۳/ ۳۴۹) مطلبی را در همین مورد از عیسی بن ابان (۲۲۱ ق) نقل می‌کند که بیانگر مطرح بودن این موضوع در قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می‌باشد.

ج: از عبارات ابوبکر رازی در «الفصول فی الاصول» (۲۷۱/۳) چنین پیداست که بحث ممنوعیت احداث قول ثالث، در قرن دوم در چهارچوب اقوال صحابه پیامبر (ص) دنبال می‌شده و پس از آنکه مسئله اجماع امت به عنوان یکی از منابع فقه، مورد پذیرش عمومی قرار می‌گیرد ادله آن، اجماع مرکب را نیز شامل شده و به اقوال تمامی امت پس

از صحابه تسری می‌یابد. رازی در اثر خود کلامی مشهور از محمد بن حسن شیبانی درباره منابع فقه را نقل می‌کند که مطابق آن این منابع در چهار نوع یعنی قرآن، سنت پیامبر(ص)، آراء صحابه شامل اجماع و اختلاف ایشان «ما اجمع علیه الصحابه و ما اختلفوا فيه» و اجماع مسلمانان «ما راه المسلمون حسنا» دسته‌بندی می‌شوند. وی در توضیح سخن شیبانی در مورد اختلاف صحابه می‌نویسد که اگر صحابه در مسئله‌ای بر چند وجه معلوم اختلاف داشته باشند، کسی را نرسد که از تمامی اقوال ایشان خارج شده و قولی را ابداع کند که کسی از صحابه بدان قائل نبوده است چرا که حق از میان صحابه بیرون نمی‌رود. وی سپس در موضعی دیگر از کتاب (ابوبکر رازی، ۳/۳۲۹)، بحث اجماع مرکب و ممنوعیت احداث قول ثالث را به همان سخن شیبانی در مورد اختلاف صحابه ارجاع می‌دهد و ریشه بحث را به همان مبحث بازمی‌گرداند^۱ اما پس از برشمردن ادله اجماع امت، آن را به تمامی امت و در تمامی اعصار گسترش می‌دهد «و هذه صفة اهل كل عصر في الخروج عن اقاويل الجمع».

د: تهانوی نویسنده کشف اصطلاحات الفنون، ذیل بحث از اجماع (۱/۱۰۵) می‌گوید ابوحنیفه، با جمهور علمای اهل تسنن در نفی احداث قول ثالث هم رأی بوده است. این اظهار نظر سابقه اجماع مرکب را به نیمه اول قرن دوم نیز بازمی‌گرداند. حدس قریب به یقین می‌گوید که آراء منقول از ابوحنیفه در بحث اختلاف صحابه، می‌تواند منشاء گزارشی باشد که تهانوی نقل کرده است. از ابوحنیفه نقل گردیده است که گفته: «هرگاه حکمی را در کتاب خدا و سنت رسول خدا ص نیابیم به گفتار اصحاب وی هرکدام را که ترجیح دهم تمسک خواهم کرد و قول هرکس را که نخواهم رها خواهم ساخت و از اقوال ایشان بیرون نخواهم شد» (ابن عبدالبر، ۱۴۲؛ صیمری، ۲۴). سخنان مشابهی نیز با دو روایت مختلف از احمد بن حنبل نقل شده است. بنابر روایتی که اثرم از وی نقل کرده است وی می‌گوید: «لازمه سخن کسی که بگوید در صورت اختلاف صحابه از اقوال ایشان خارج می‌شویم آن است که از اقوال ایشان زمانی که اجماع دارند خارج شود» (احمد بن حنبل، ۵/۱۰۰). پیشوای حنبلیان در این سخن، اختلاف صحابه را به معنای انحصار اقوال و از سنخ اجماع بر نفی اقوال جدید برشمرده است.

۱. «و هَذَا مَعْنَى مَا حَكَاهُ هِشَامٌ عَنْ مُحَمَّدٍ فِي ذِكْرِ أَسْمَاءِ أَصُولِ الْفَقْهِ. فَقَالَ: وَمَا اِخْتَلَفَ فِيهِ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَمَا أَشْبَهَهُ يَعْنِي: أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ عَنْ اِخْتِلَافِهِمْ».

۶. اجماع مرکب در منابع اهل تسنن

الف. منابع اصولی

طرح و شکل‌گیری مباحث از چاچی تا ابوالحسین بصری

گفتیم که بحث از اجماع مرکب با کتاب اصول فقه نوشته ابوعلی چاچی آغاز می‌شود. چاچی در کتابش از ممنوعیت احداث قول ثالث به عنوان یکی از زیر شاخه‌های مهم بحث اجماع سخنی به میان نیاورده است که با توجه به سابقه این بحث قبل از وی (دست‌کم در چهارچوب بحث از اختلاف صحابه) سکوتی معنادار تلقی می‌شود. در عوض، چاچی عدم قول به فصل را به عنوان یکی از انواع اجماع مورد بحث قرار داده بدون آنکه میان آن و اجماع مرکب پیوندی برقرار کند (ابوعلی چاچی، ۱۸۵). گفتنی است که کتاب چاچی، همچنین نخستین اثر برجای مانده اصولی است که مشتمل بر بحث درباره عدم قول به فصل یا به تعبیر وی «عدم القائل بالفصل» است.

اندکی پس از چاچی، عالمی دیگر از حنفیان به نام ابوبکر رازی معروف به جصاص (۳۷۰ ق) ذیل بحث اجماع، موضوعات احداث قول ثالث و عدم قول به فصل را مورد بحث قرار داد اما از به کار بردن لفظ اجماع مرکب پرهیز کرد و تعریف چاچی از آن را نیز مورد بی‌اعتنایی قرار داد. نوشته‌های چاچی و رازی در باره اجماع مرکب، نقطه آغاز مباحث در این زمینه در منابع موجود است اگرچه به وضوح، محتوا و سبک نگارش آن‌ها متفاوت است. کتاب چاچی مملو از مثال‌هایی متنوع از فروع مختلف فقهی است حال آنکه تکیه رازی بیشتر بر استدلال و بحث‌های انتزاعی است.

پس از این دو اندیشمند، بحث درباره عناوین احداث قول ثالث و عدم قول به فصل، علیرغم اصطلاح اجماع مرکب که چندان مورد اقبال قرار نگرفت، همواره جایگاهی را در کتب اصولی اهل تسنن به خود اختصاص داده است. جالب آنکه این پیوستگی در طی زمان با تحولات گسترده و ارتقاء کیفی بحث، ملازمه‌ای نداشته و خطوط اصلی بحث از قرن پنجم به بعد تغییر قابل توجهی نکرده است. به جرات می‌توان گفت که ابوالحسین بصری (۴۳۶ ق) با نگارش المعتمد اغلب حرف‌های اصلی در باب اجماع مرکب را گفته است. اثر وی که یکی از مهم‌ترین آثار اصولی در سنت فکری متکلمان بشمار می‌رود، بسیاری از شقوق و فروع بحث اجماع مرکب را مورد بررسی قرار داده و کمتر حرف ناگفته‌ای را برای آیندگان باقی گذارده است. گفتنی است که رواج استدلال به عدم قول بالفصل به عنوان شیوه‌ای برای تعمیم حکم، مسبوق به عباراتی در همین کتاب المعتمد (ابوالحسین بصری، ۵۰۹/۱) است.

در اغلب کتب اصولی اهل تسنن، نظر موافقان حجیت اجماع مرکب، به عنوان نظر جمهور علمای سنت و جماعت مطرح شده و دلایل مورد استناد نیز اغلب به ادله اجماع بسیط باز می‌گردد. پیروان داود ظاهری (برای نظر ظاهریان نک: ابن حزم، ۱۸، ۱۹) و برخی از حنفیان و شیعیان به عنوان مخالفان اجماع مرکب معرفی و استدلال‌های مخالفان بدون آنکه به کتاب یا شخص خاصی مستند شده باشد، مطرح و پاسخ داده می‌شوند (نک: قاضی ابویعلی، ۱۱۱۶/۴-۱۱۱۳؛ سرخسی، ۳۱۰/۱؛ ابواسحق شیرازی، التبصره، ۳۹۱-۳۸۷).

گفتنی است که اصولیان سنی استدلال از طریق اجماع مرکب را در بحث‌های اصولی خود نیز به کار می‌برده‌اند (نک: قاضی ابویعلی، ۶۸۳/۲؛ جوینی، التلخیص، ۳۸/۳؛ سمعانی، ۳۸۳/۲).

حجیت انحصاری اجماع مرکب در آراء صحابه

جمعی از اصولیان اهل سنت، ممنوعیت احداث قول ثالث را منحصر به صحابه پیامبر(ص) می‌دانستند و آن را به سایر افراد امت و در سایر اعصار تسری نمی‌دادند. ابوسهل سرخسی (۴۸۳ ق)، عالم حنفی در کتاب اصولی خود (سرخسی، ۳۱۰/۱) می‌نویسد که بنابر نظر برخی از مشایخ ما، این مسئله (احداث قول ثالث) به دلیل تقدم و برتری صحابه فقط به ایشان اختصاص دارد (برای عباراتی شبیه به همین نک: علاءالدین بخاری، ۲۳۴/۳). عبارات جمعی از اصولیان اعم از شافعی (جوینی، البرهان، ۷۰۶؛ ابواسحق شیرازی، اللمع، ۲۳۷) یا حنبلی (قاضی ابویعلی، ۱۱۱۳/۴، ۱۱۱۶؛ ابن تیمیه، المسوده، ۳۲۴) در بحث اجماع مرکب، با بحث از صحابه آغاز می‌شود چنان که گویی در زمره همین گروه جای دارند اما در مجموع، حرف‌های ایشان بیانگر رویکردی مخالف جمهور نیست و در آثار اصولی موجود اهل تسنن فقط ردپای این نظریه موجود است.

ظهور نظریه تفصیلی در قرن ششم

فخر رازی (۱۲۸/۴)، قول سومی را در برابر قول موافقان و مخالفان حجیت اجماع مرکب مطرح می‌کند که قول به تفصیل است. مطابق این دیدگاه، قول جدید تنها در صورتی که به خرق اجماع منجر شود، مردود است و اگر با باور فقط گروهی از امت در تقابل قرار گیرد و خرق اجماع تمامی امت به‌شمار نرود، می‌تواند مجاز شمرده شود. به عنوان مثال در مسئله عیوب خمسّه موجب فسخ در نکاح، گروهی هیچیک از عیوب را موجب

فسخ نمی‌دانند و گروهی همه را موجب فسخ می‌دانند. حکم به اینکه برخی موجب فسخ باشند و برخی نباشند قول سومی است که تمامی امت را به ضلالت منتسب نمی‌کند بلکه با هر گروهی از امت به نحو جزئی هم‌داستان است. بخاری فقیه و اصولی حنفی قرن هفتم دیدگاه فخررازی را مورد نقد قرار داده و امکان احداث قول ثالث را به شیوه‌ای متفاوت مطرح کرده است (تفتازانی، ۹۱/۲-۸۵).

اقوال موجود درباره اجماع مرکب

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که تا قرن ششم، چهار دیدگاه اصلی در زمینه اجماع مرکب وجود داشته است. قول موافقان و مخالفان اجماع مرکب و قول به تفصیل منسوب به فخررازی که در بالا بدان اشاره شد و قول کسانی که اجماع مرکب را تنها مختص اقوال صحابه می‌دانستند. اگر قول شیعه که کاشفیت از قول معصوم را در اعتبار اجماع اعم از بسیط و مرکب دخیل می‌دانست، به این اقوال ضمیمه کنیم مجموع نظریات به پنج بالغ می‌شود.

وحدت یا تكثر عناوین بحث در اجماع مرکب

در اغلب آثار اصولی دو عنوان احداث قول ثالث و تفصیل بین المسئلتین جداگانه مطرح شده‌اند (نک: ابوالحسین بصری، ۵۰۵/۱، ۵۰۸؛ قاضی ابویعلی، ۱۱۱۳/۴، ۱۱۱۶؛ ابواسحاق شیرازی، التبصره، ۳۸۷، ۳۹۰). این سنت را برخی نویسندگان اهل تسنن نپذیرفتند و معتقد بودند که این دو مسئله از هم جدا نیستند و باید تحت عنوان واحدی مورد بحث قرار گیرند و بازگشت هر دو به عدم جواز احداث قول جدیدی است که به خرق اجماع بیانجامد. در کتاب ابوبکر رازی (۳۴۹/۳، ۳۵۰) عباراتی وجود دارد که نشان می‌دهد این اختلاف ریشه کهنی داشته است. جوینی (البرهان، ۷۰۹-۷۰۶) از نخستین افرادی است که عدم قول بالفصل را مورد بحث قرار نداده است و شاگرد او، ابوحامد غزالی (۲۹۰/۱)، نیز به تبع استاد در ضمن مباحث مربوط به احداث قول ثالث، تحت عنوان پاسخ به یک شبهه به بحث تفصیل بین المسئلتین، بدون آنکه بدان عنوان مستقلی بدهد پرداخته است. ابواسحاق شیرازی (۴۷۶ ق) (اللمع، ۲۳۸) گفته است که این دو مبحث علی‌رغم رأی برخی از مردم (اهل علم)، مباحث جداگانه‌ای هستند و یکی دانستن آن‌ها خطاست زیرا در تفصیل بین دو مسئله‌ای که امت میان آن‌ها فرق نگذاشته‌اند، قول سوم، در هریک از دو مسئله با گروهی از صحابه متفق است. معهدنا رویکرد مخالف وی در کتاب الاحکام

آمدی (۲۶۸-۲۷۰/۱) و جمعی از محققین پس از وی همچون ابن‌حاجب در کتاب معروف المختصر (۳۹-۴۰/۲) به طور جدی دنبال شده است.

ب. منابع فقهی

استناد به اجماع مرکب در میان فقهاء اهل تسنن از قرن چهارم به بعد در چهارچوبی محدود به چشم می‌خورد. تا آنجا که نتایج این پژوهش نشان می‌دهد قدیمی‌ترین استدلال به اجماع مرکب در یک منبع فقهی سنی را می‌توان در کتاب «عیون الادله فی مسائل الخلاف بین فقهاء الامصار» (۲۷۱/۱، ۵۰۸) نوشته ابوالحسن علی بن عمر بغدادی (۳۹۷ ق) مشاهده کرد. نکته قابل تامل آنکه در این اثر، سخن از اقوال صحابه است و نه اجماع امت. در قرن پنجم و ششم نیز برخی متون فقهی عمدتاً مالکی را سراغ داریم که به ممنوعیت احداث قول ثالث استناد کرده‌اند (نک: ابوالحسنین قدوری، ۹۷۲/۲؛ ابوالولید باجی، ۱۶۲/۱؛ رویانی، ۱۳۲/۱۱؛ ابن رشد قرطبی، ۵۲۶/۱؛ قاضی عیاض، ۵۶۹/۴).

اما استدلال با استناد به عدم قول به فصل و عمدتاً به منظور تعمیم حکم از قرن هفتم به بعد در آثار سنی و حتی در تالیفات اصولیان قابل رؤیت است. به عنوان نمونه می‌توان به آثار ابن‌قدمه مقدسی حنبلی (۲۳۸/۴)، زین‌الدین تنوخی حنبلی (۷۶۷/۱)، قاضی ناصرالدین بیضاوی (۲۲۳/۱)، ابن‌دقیق‌العید با نگاه انتقادی و استفاده از تعبیر «اجماع لا قائل» (۱۶/۵، ۷۶)، ابن‌تیمیه (التسعینیه، ۶۲۵/۲)، صفی‌الدین ارموی (نهایه، ۷۵۸/۲، ۷۶۲، ۱۵۳۹/۴؛ الفائق، ۱۹۶/۱، ۳۹۷، ۷۷/۲، ۱۷۲، ۳۳۹) و تاج‌الدین سبکی (ص ۴۴۱) اشاره کرد. قابل ذکر آنکه این شیوه استدلال از کتب فقه و اصول فراتر می‌رود و به آثاری با موضوعات کلامی (ابن تیمیه، التسعینیه، ۶۲۵/۲-۶۲۳)، تفسیر قرآن (کیاهاراسی، ۱۵۶/۱) و یا حتی ادبیات (ابوحیان اندلسی، ۲۲۸/۱؛ سیوطی، ۱۹/۱) نیز سرایت پیدا می‌کند. به عنوان برخی کاربردهای اجماع مرکب در تبیین نظریه‌های فقهی، می‌توان به نقش آن در شرح و تبیین نظریه تلفیق نزد نویسندگان اهل تسنن اشاره کرد (نک: الزحیلی، ۳۵-۳۴؛ التارزی، ۳۲۰-۳۱۷).

۷. اجماع مرکب در منابع شیعی

الف. منابع اصولی

حضور اجماع مرکب در نخستین آثار اصولی

در نیمه اول قرن پنجم همراه با اولین آثار مطرح شیعی در علم اصول، یعنی الذریعه

سیدمرتضی (۴۳۶ ق) و العده شیخ طوسی (۴۶۰ ق)، بحث از اجماع مرکب به منابع شیعی راه می‌یابد. از آنجا که شیعه اجماع را به عنوان دلیلی زیر سایه سنت مورد پذیرش قرار داده، مباحث اجماع مرکب در آثار شیعی ادبیات متمایزی را می‌آفریند. در آثار اصولی شیعی نیز همچون اهل تسنن تا چند قرن، اصطلاح اجماع مرکب مورد استفاده قرار نگرفته و بحث‌ها، تحت عناوین احداث قول ثالث و عدم قول به فصل مطرح شده‌اند.

سیدمرتضی (الذریعه، ۱۶۳/۲-۱۶۱، ۱۶۷-۱۶۵) ضمن نقد آثار اهل تسنن در مواضع مقتضی، از سبک نگارش این آثار فاصله چندانی نگرفته است و با اینکه در آغاز بحث اجماع (الذریعه، ۱۳۰/۲-۱۲۹)، از موضع شیعه راجع به لزوم کاشفیت از قول معصوم سخن می‌گوید اما در بحث ممنوعیت احداث قول ثالث، به مخالفت قول سوم با قول معصوم اشاره مستقیمی نمی‌کند. استدلال وی در نفی قول ثالث آن است که از میان دو قول موجود، یکی بر حق و دیگری باطل است پس قول سوم نیز جز بطلان سرنوشت دیگری ندارد. بعلاوه حق یا در میان اقوال موجود و یا خارج از آن است، در صورت اول قول سوم باطل است و لازمه پذیرفتن صورت دوم، اجماع بر خلاف حق است که قابل پذیرش نیست. استدلال اخیر علم الهدی بسیار به استدلال اهل تسنن نزدیک است و همچون ایشان، باطل دانستن اقوال موجود را اجماع همه بر خطا قلمداد می‌کند و بطلان آن را مفروض می‌انگارد. سیدمرتضی در یکی از رسائل خویش از نگاهی دیگر و به عنوان شیوه‌ای در مناظره با مخالفان، وجه تعمیمی اجماع مرکب را مورد بحث قرار داده است (نک: سطور بعد).

شیخ طوسی (العده، ۶۳۷/۲، ۶۳۸) برخلاف استاد خود، عنصر شیعی را به روشنی در بحث وارد کرده و دلیل بطلان قول ثالث را وجود قول معصوم در میان اقوال موجود دانسته است. وی عدم قول به فصل را مورد بررسی قرار نداده و درباره احداث قول ثالث نیز به چند جمله بسنده کرده است.

امتداد بحث تا عصر صاحب فصول

مفروض دانستن این موضوع که یکی از دو قول یا اقوال موجود منطبق بر قول معصوم است، تا چند قرن پس از شیخ ادامه می‌یابد و این شیوه استدلال را می‌توان در آثار محقق حلی (معارج الاصول، ۱۸۹)، علامه حلی (نهایه الوصول، ۱۹۴/۳-۱۹۳)، صاحب معالم (معالم الاصول، ۲۴۶)، شیخ بهایی در زبده الاصول (ص ۹۸) و بالاخره محمد

مهدی نراقی در *انیس المجتهدین* (۳۶۸/۱) مشاهده کرد. میرزای قمی (ص ۳۸۰) و پس از او صاحب فصول (الفصول، ۲۵۶؛ نیز نک: صاحب جواهر، ۲۹۷/۳) این فرض را مسلم ندانسته و بر این باورند که خروج از اقوال موجود در صورتی نادرست است که بدانیم اقوال مذکور مشتمل بر قول معصوم است.

اصطلاح اجماع مرکب تا زمان شیخ بهایی در کتب اصولی شیعه مورد استفاده قرار نگرفته است. شیخ بهایی در زبده (ص ۹۸) آن را به کار می‌گیرد «لایجوز خرق المربک عندنا» و پس از او به نحو گسترده در کتب و رساله‌های اصولی وارد می‌شود و نزد میرزای قمی و صاحب فصول قدر دیده و بر صدر می‌نشیند و جایگاهی در عناوین بحث به خود اختصاص می‌دهد. بحث از اجماع مرکب به عنوان شیوه‌ای برای تعمیم حکم نیز در همین دوره شکوفا می‌شود و بیش از همه می‌توان آن را در آثار محمد باقر بهبهانی (الفوائد الحائریه، ۳۰۹؛ مصابیح، ۱۸۴/۲، ۷۱/۹، ۷۲؛ حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ۲۸۲)، میرزای قمی (ص ۳۷۸) و صاحب فصول (ص ۲۵۵) مشاهده کرد. گفتنی است که در میان شیعیان، برخی همچون شیخ یوسف بحرانی، به حجیت اجماع مرکب باور نداشته و دلیل قابل قبولی برای آن نمی‌شناختند (بحرانی، ۵۱). البته این از مشرب اخباری امثال ایشان برمی‌خیزد که به‌طور کلی در برابر اجماع از هر نوعی موضع معارض دارند.

اجماع مرکب در دوران معاصر

پس از صاحب فصول، اجماع مرکب حساسیت نویسندگان اصولی را چندان بر نمی‌انگیزد و با اینکه مباحث فقه و اصول مشحون از استدلال از طریق اجماع مرکب است، کتب علم اصول از بحثی علمی و مستقل درباره اعتبار و حجیت آن تهی است. شهید محمد باقر صدر (۴۵۲/۹-۴۵۱) از معدود فقیهان معاصر است که در آثار اصولی خود، فصلی را به اجماع مرکب اختصاص داده است.

اگرچه شرایط استناد به عدم قول بالفصل در کتب شیعی چندان مورد بحث مستقل قرار نگرفته اما جسته و گریخته در مباحث اصولی در دوره‌های اخیر به وجود ضوابطی خاص برای این شیوه استدلال اشاره شده است. از جمله اینکه گفته شده در موضوعاتی که حکم آن به منزله اصل تلقی و به واسطه عدم قول به فصل به موضوعات دیگر تعمیم داده می‌شود، علم به حکم واقعی و نه ظاهری شرط است (حائری اصفهانی، ۲۵۶؛ یزدی، ۲۶۲/۳) و اینکه برای صحت استدلال، عدم قول بالفصل کافی نیست بلکه معیار صحیح،

قول به عدم فصل است که اخص بوده و حکایت از ادعای اجماع بسیط دارد. رویکرد غالب در میان علمای معاصر در مواجهه با ادعای عدم قول به فصل و اجماع مرکب، توسل به همین معیار است (حکیم، ۵۸/۵؛ یزدی، ۳۴۱/۲). گفتنی است که تمایز مورد اشاره میان قول به عدم فصل و عدم قول بالفصل نخستین بار توسط علمای اهل تسنن مطرح گردیده است (ابن حاجب، ۴۰/۲).

تلاقی مسئله اجماع مرکب با مباحث احکام واقعی و ظاهری و مسئله علم اجمالی در کتب اصولی طی دو قرن اخیر، چشم اندازهای جدیدی به وجود آورده است. به عنوان مثال، احداث قول ثالث در مواردی که منجر به مخالفت عملی با قول معصوم نشود همچون دوران امر میان حرمت و وجوب در حالتی که قول ثالث قول به اباحه باشد، می‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد (انصاری، فرائد الاصول، ۳۴/۱-۳۲). نیز به تصریح صاحب فصول (ص ۲۵۵، ۲۵۶) احداث قول ثالث اگر از عمل به احتیاط نشأت گیرد جایز است. همچنین است اگر اجماع مرکب کاشف از حکم واقعی معصوم نباشد (همچون موارد تقیه).

ب. منابع فقهی

سید مرتضی: پیشگام در کاربرد اجماع مرکب تعمیمی

سیدمرتضی در میان شیعیان نخستین کسی است که اجماع مرکب را در استدلال‌های فقهی خود وارد کرده و به ویژه از آن به عنوان شیوه‌ای برای تعمیم حکم بهره گرفته است. وی در کتاب الانتصار که دربرگیرنده مباحث فقه تطبیقی است، در موارد متعدد (الانتصار، ۱۰۱، ۱۱۵، ۲۳۴، ۲۵۸، ۴۹۷ و موارد دیگر)، عدم قول بالفصل را برای اثبات صحت اقوال فقهی امامیه به کار گرفته است. وی موضوعی که حکم معلوم و متیقنی دارد را اصل قرار می‌دهد و حکم ادعایی هر مسئله دیگری را که مورد بحث و سوال است بر آن مبتنی می‌سازد و با این بیان که هیچیک از امت میان این دو موضوع فرقی نگذاشته و تفاوت قائل شدن، خروج از اجماع امت است استدلال خود را به پایان می‌رساند. علم الهدی در رساله دیگری با عنوان «مناظره الخصوم و کیفیه الاستدلال علیهم» (رسائل الشریف المرتضی، ۱۱۵/۲ به بعد) درباره این شیوه استدلال توضیح داده و بیشتر آن را به عنوان روشی برای غلبه بر خصم و طریقی برای جدل با مخالفان (صاحبان دیگر مذاهب فقهی) معرفی کرده است؛ اگرچه آن را در مواردی مفید علم نیز دانسته بدین

معنا که می‌تواند منشأ صدور فتوا و حکم فقهی باشد (رسائل الشریف المرتضی، ۱۱۹/۲، ۱۲۴). گفتنی است که این نوع نگاه به اجماع مرکب به عنوان شیوه‌ای برای غلبه بر خصم در جدل علمی را می‌توان در آثاری از علمای اهل سنت نیز دنبال کرد (ابن تیمیه، تنبیه الرجل العاقل، ۶۰۲/۲، ۶۶۶؛ تفتازانی، ۸۴/۲).

این شیوه استدلال توسط سیدمرتضی که در عصر خود از هر جهت به ویژه به لحاظ کثرت کاربرد حتی در میان اهل تسنن نیز بی‌سابقه است، بر شاگردانش و نسل‌های بعدی فقه‌های شیعه بی‌تاثیر نبوده (نک: علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۹۳/۱، ۹۶، ۳۵۹، ۴۴۳، ۵۷۲؛ ابن زهره حلبی، ۵۹، ۸۲، ۱۱۶، ۴۳۷) اگرچه کمتر فقیه‌ی در بکار بستن آن به اندازه سیدمرتضی دست و دل باز بوده است.

سیدمرتضی در این زمینه از شیوه متکلمان و اصولیان اهل تسنن فاصله گرفته و از این رو می‌توان گفت که در کاربست این شیوه استدلال تا حدودی منفرد است. برابر آنچه بصری از استادش قاضی عبدالجبار نقل می‌کند (ابوالحسین بصری، ۵۰۹/۱، ۵۱۰) در مواردی که امت بر یکسان بودن حکم دو مسئله تصریح نکرده اما در عمل هیچکس در حکم دو مسئله جدایی نیفکنده است در صورتی قول به تفصیل جایز نیست که میان دو مسئله پیوند و ارتباطی باشد که بتواند صدور حکم یکسان در هر دو را توجیه کند، در غیر این صورت لازم می‌آید که اگر کسی مثلاً در یک مسئله با شافعی موافق باشد در تمامی مسائل از وی تقلید کند و این به اجماع باطل است. سیدمرتضی برخلاف این استدلال معتقد است فارغ از آن که میان دو موضوع پیوند و ارتباطی برقرار باشد، می‌توان یک مسئله که حکم آن معلوم است را اصل قرار داد و تمامی مسائل دیگر فقهی را به عنوان فرع بر آن و با استناد به عدم قول بالفصل اثبات کرد. در واقع حکم موضوع دوم از حکم موضوع اول ناشی نمی‌شود بلکه اساس استدلال، ادعای وجود اجماع بر عدم تفریق میان مسئلتین است (رسائل الشریف المرتضی، ۱۲۴/۲، ۱۲۵).

غلبه وجه تعمیمی اجماع مرکب نزد شیعه

روش تعمیمی اجماع مرکب به عنوان یک شیوه استدلال در میان فقه‌های شیعی پس از سید مرتضی و شاگردان وی، متداول است و به ویژه فقه‌های مکتب حله همچون علامه (تذکره الفقهاء، ۳۶/۸، ۳۱۲؛ مختلف الشیعه، ۳۲۶/۱، ۱۳۷/۳) و نسل‌های پس از ایشان مکرر از آن بهره گرفته‌اند ضمن آنکه از لفظ اجماع مرکب در کتب فقهی نیز فراوان

استفاده کرده‌اند. محقق بهبهانی از جمله کسانی است که به اهمیت این شیوه استدلال در استنباط احکام فقهی شیعه باوری راسخ داشت و می‌پنداشت اکثر احکام فقهی شیعه با استمداد از اجماع مرکب ثابت می‌شوند (حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ۲۸۲؛ مصابیح الظلام، ۱۸۴/۲).

گفتنی است که برخی آراء فقهی مبتنی بر همین شیوه استدلال یعنی اجماع مرکب از نوع تعمیمی، در آثار فقهی امامیه به سیدمرتضی منتسب گردیده که در مواردی منشاء بحث‌های گسترده بوده است. محقق حلی نخستین کسی است که یکی از این موارد را بازگو و آن را مورد انتقاد قرار داده و محاکمه میان آن دو فقیه، دستمایه بحث‌های فقهی در آثار بعدی شده است. محقق در بخشی از شرایع (۱۸/۱؛ نیز نک: المعتبر، ۱۸۱/۱) چنین می‌نویسد: «... و لو وطئ غلاماً فأوقبه و لم ينزل قال المرتضى رحمه الله يجب الغسل معولاً على الإجماع المركب و لم يثبت الإجماع». علامه حلی (مختلف الشیعه، ۳۲۹/۱) به دفاع از سیدمرتضی پرداخته و در نهایت به این دلیل که وی صادق است و دلیلی قطعی را برای ما نقل کرده، التزام به اجماع منقول از وی را لازم می‌شمرد. شهید ثانی (حاشیه شرایع، ۳۸) عبارات محقق را توضیح داده اما قول سید مرتضی را اقوی می‌شمرد و در مسالک (۵۰/۱؛ نیز نک: محقق ثانی، ۲۵۷/۱) به حجیت اجماع منقول به خبر واحد استناد می‌کند به ویژه که ناقل اجماع، شخصیتی چون سیدمرتضی است. در مقابل، صاحب مدارک (عاملی، ۲۷۵/۱) معتقد است که اصحاب، منظور کلام محقق را درنیافته‌اند چرا که بحث در حجیت اجماع منقول نیست بلکه سخن در این است که تحقق اجماع در موضوع مورد بحث مستبعد است. ابوجعفر عاملی (۲۰۰/۲) دقت بیشتری به خرج می‌دهد و با اظهار تردید در اینکه اجماع مرکب واسطه اثبات احکام قرار گیرد، استدلال سید را به اجماع بسیط بازمی‌گرداند نه اجماع مرکب و بر فرض شکل‌گیری اجماع مرکب، علم به دخول معصوم در آن را مورد تردید قرار می‌دهد.

ممنوعیت احداث قول ثالث

در آثار فقه‌های شیعی استدلال از طریق اجماع مرکب به منظور نفی حکم جدید نیز فراوان یافت می‌شود اگرچه مصادیق آن از لحاظ کمی با وجه تعمیمی اجماع مرکب قابل مقایسه نیست. این شیوه استدلال را در آثار شیخ طوسی (الخلاف، ۳۷۰/۱، ۱۰۹/۳) و پس از او، ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ ق) می‌توان سراغ گرفت. شخص اخیر در

کتاب *سرائر* (۲۹۳/۳) با استناد به عدم جواز احداث قول ثالث، یکی از اقوال شیخ طوسی راجع به مسئله ارث زرتشتیان زمانی که ازدواج با محارم میان ایشان اتفاق افتاده باشد را مورد انتقاد قرار داده است. پس از ایشان نیز این شیوه استدلال تا به امروز در کتب فقهی و اصولی شیعه رواج دارد. به عنوان مثال می‌توان به کشف الرموز فاضل آبی با استفاده از عبارتی کمتر متداول (یستلزم قولاً خارجاً) (۱۰۱/۱)، *المهذب البارع* جمال‌الدین حلی (۵۶۳/۳)، *ایضاح الفوائد فخر المحققین* (۳۲/۳)، *الدروس شهید اول* (۴۳۹/۱)، *الروضه البهیه شهید ثانی* (۷۳۵/۱)، *مشارق الشموس خوانساری* (۹۹/۱)، *کشف اللثام فاضل هندی* (۳۵۱/۳)، *مفتاح الکرامه عاملی* (۵۸۶/۱۰) و *مکاسب* شیخ انصاری (۵۸/۳) در میان کتب فقهی اشاره کرد.

تحولات مفهومی و نظری اجماع مرکب در گذر زمان بر نقش اجماع مرکب به عنوان یک دلیل فقهی موثر بوده است. فقهای متقدم همچون سید مرتضی و شاگردان وی به اجماع مرکب به عنوان دلیلی مستقل می‌نگریستند و آن را برای اثبات یک حکم فقهی کافی می‌دانستند (نک: سطور بالا) حال آنکه در قرون اخیر، به ویژه پس از آنکه باور اصولیان و فقها به اشمال حتمی اقوال موجود بر قول معصوم کمرنگ گردید و عدم قول به فصل جای خود را به قول به عدم فصل داد، با اینکه کاربرد اجماع مرکب در میان ادله رو به گسترش گذاشته است اما به طور عمده به عنوان دلیلی موید و تقویت کننده استدلال کاربرد دارد و کمتر به عنوان دلیلی مستقل و کافی برای تأسیس حکم بدان نگریده می‌شود (نک: سبزواری، ۴۹/۱، ۵۰، ۵۱).

۸. نتیجه‌گیری

اجماع مرکب به عنوان شیوه‌ای از استدلال، ریشه‌های تاریخی بسیار عمیقی دارد و سابقه مباحث آن به قرن دوم و سوم و تلاش‌های فقها و متکلمان مسلمان در جهت تعریف و تبیین منابع فقه و ارزشیابی آراء صحابه به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع مذکور باز می‌گردد. این اصطلاح همواره با عناوین دیگری همچون احداث قول ثالث و عدم قول بالفصل پیوند خورده و به تدریج مفهومی موسع‌تر یافته است. این نوع از اجماع در محیط‌های فکری اهل سنت زاده شده و بالیده و پذیرش آن با مبانی فکری ایشان در بحث اجماع سازگارتر است اما شیعیان که آن را به سنت فکری خود راه داده‌اند استفاده بیشتری از آن کرده و چه بسا در توسعه کاربرد آن نزد اهل سنت نیز موثر بوده‌اند. در

میان شیعیان از زمان سیدمرتضی تاکنون این شکل از استدلال همه جا در کتب فقهی و اصولی حضور داشته و نه فقط به عنوان ابزاری برای بحث و جدل و نیز نفی احکام به کار رفته بلکه طریقی برای تعمیم احکام به حساب می آمده و به نظر می رسد آنقدر که اجماع بسیط در معرض انتقاد و انکار قرار داشته، اجماع مرکب در بوته نقد و تردید واقع نشده است. در حالی که در تمامی کتب اهل سنت، نظریات و استدلال‌های موافقان و مخالفان مطرح گردیده، در آثار شیعی از ابتدا به نظر می رسد که هیچ مخالفت جدی با این شکل از اجماع ابراز نشده است. نتیجه این اعتماد گسترده آن بوده که در یکی دو قرن اخیر، با وجود کاربرد گسترده آن اصولیان شیعه خود را از بحث درباره اعتبار، حجیت و شرایط و ضوابط استفاده از آن بی نیاز احساس کرده‌اند. نکته قابل توجه آنکه با گسترش کاربرد اجماع در مباحث علم اصول، اجماع مرکب نیز در استدلال‌های اصولی به ویژه در موضعی که جنبه جدلی آن‌ها بر جنبه اقناعی شان غلبه دارد، جا خوش کرده است. به نظر می رسد که با توجه به کاربرد وسیع اجماع مرکب در استدلال‌های فقهی و اصولی، بحث‌های عمیق‌تر و دامنه دارتری درباره حجیت و اعتبار آن ضرورت داشته باشد و شرایط و معیارهای استفاده از آن باید به نحو روشن‌تر و جامع‌تری مورد بررسی قرار گیرد. در این صورت شاید آنچه در زمره بدیهیات شمرده می شود در آزمون اهل خرد امتیاز قابل توجهی کسب نکند.

منابع

١. آخوند خراسانى، محمد كاظم، كفايه الاصول، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩.
٢. آسمنى، محمد بن عبد الحميد، بذل النظر فى الاصول، به كوشش محمدزكى عبدالبر، قاهره، مكتبه التراث، ١٤١٢.
٣. آمدى، على بن محمد، الاحكام فى اصول الاحكام، المكتب الاسلامى، بى تا.
٤. ابن ادريس حلى، محمد بن منصور، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٠.
٥. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم و ديكران، المسوده فى اصول الفقه، به كوشش محمد محيى الدين عبدالحميد، قاهره، مطبعه المدنى، ١٣٨٤.
٦. همو، التسعينيه، به كوشش محمد بن ابراهيم العجلان، رياض، مكتبه المعارف للنشر و التوزيع، ١٤٢٠.
٧. همو، تنبيه الرجل العاقل على تمويه الجدل الباطل، جده، عربستان سعودى، دار عالم الفوائد للنشر و التوزيع، بى تا.
٨. ابن حاجب المالكي، عثمان، مختصر المنتهى الاصولى، همراه شروح قاضى عضدالدين ايجى و ميرسيد شريف جرجانى و سعدالدين تفتازانى، بولاق، مصر، المطبعه الكبرى الاميريه، ١٣١٧.
٩. ابن حزم اندلسى، على بن احمد، النبه الكافيه فى احكام أصول الدين، به كوشش محمد احمد عبدالعزيز، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥.
١٠. ابن دقيق العيد، محمد بن على، شرح الامام باحاديث الاحكام، به كوشش محمد خلوف العبداله، سوريه، دارالنوادر، ١٤٣٠.
١١. أبن رشد القرطبي، محمد بن احمد، المقدمات الممهديات، به كوشش محمد حجى، بيروت، دارالغرب الاسلامى، ١٤٠٨.
١٢. ابن زهره حلى، حمزة بن على حسينى، غنية النزوع إلى علمى الأصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٧.
١٣. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الانتقاء فى فضائل الثلاثه الاثمه الفقهاء، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
١٤. ابن قدامه مقدسى، عبدالله بن احمد، المغنى، به كوشش طه الزينى و ديكران، مكتبه القاهره، ١٣٨٨.
١٥. ابواسحق شيرازى، ابراهيم بن على، التبصره فى اصول الفقه، دمشق، دارالفكر، ١٤٠٣.
١٦. همو، اللمع فى اصول الفقه، به كوشش عبدالقادر الخطيب الحسنى، بيروت، دارالحديث الكتانيه، ١٤٣٤.
١٧. ابوالحسين بصرى، محمد بن على، المعتمد فى أصول الفقه، المعهد العلمى الفرنسى للدراسات العربيه بدمشق، ١٣٨٤.
١٨. ابوالحسين قدورى، احمد بن محمد، التجريد، قاهره، مركز الدراسات الفقهييه و الاقتصاديه، ١٤٢٧.
١٩. أبو الوليد الباجى الاندلسى، سليمان بن خلف، المنتقى شرح الموطا، مصر، مطبعه السعاده، ١٣٣٢.
٢٠. ابوبكر بيهقى، احمد بن الحسين، المدخل الى علم السنن، به كوشش محمد عوامه، قاهره، داراليسر للنشر و التوزيع، ١٤٣٧.
٢١. ابوبكر رازى الجصاص، احمد بن على، الفصول فى الأصول، وزاره الأوقاف الكويتيه، ١٤١٤.

٢٢. ابو جعفر عاملي، محمد بن حسن، استقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٩.
٢٣. أبو حيان اندلسي، محمد بن يوسف، ارتشاف الضرب من لسان العرب، به كوشش رجب عثمان محمد، مكتبه الخانجي بالقاهرة، ١٤١٨.
٢٤. ابو علي چاچي (الشاشي)، احمد بن محمد، اصول الشاشي، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٤.
٢٥. ابو يوسف، يعقوب بن ابراهيم، اختلاف ابي حنيفه و ابن ابي ليلى، حيدرآباد دكن، هند، لجنه احياء المعارف النعمانيه، ١٣٥٧.
٢٦. احمد بن حنبل، الجامع لعلوم الامام احمد، (دوره ٢٢ جلدی)، أصول الفقه، به كوشش خالد الرباط و سيد عزت عيد، مصر، دارالفلاح للبحث العلمی و تحقيق التراث، ١٤٣٠.
٢٧. التارزي، شيخ مصطفى كمال، «الاخذ بالرخصه و حكمه تتبع الرخص: التلفيق و رأى الفقهاء فيه»، مجله مجمع الفقه الاسلامي التابع لمنظمه المؤتمر الاسلامي بجده، شماره ٨، صص ٣٢٦-٢٧٧.
٢٨. الزحيلي، وهبه مصطفى، «الاخذ بالرخص الشرعيه و حكمه»، مجله مجمع الفقه الاسلامي التابع لمنظمه المؤتمر الاسلامي بجده، شماره ٨، صص ٥٠-٢٠.
٢٩. امير پادشاه الحنفي، محمد امين بن محمود البخاري، تيسير التحرير، مصر، مصطفى البابي الحلبي، ١٣٥١.
٣٠. انصاري، شيخ مرتضى بن محمد امين، فرائد الأصول، قم، ١٤١٦.
٣١. همو، كتاب المكاسب، كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري، ١٤١٥.
٣٢. بحراني، يوسف بن احمد، شرح الرسالة الصلواتية، به كوشش محمد بن شيخ عبد المجيد، بوشهر، ١٤٠٣.
٣٣. بغدادی مالكي، ابوالحسن علي بن عمر، عيون الأدلة في مسائل الخلاف بين فقهاء الأمصار، به كوشش عبدالحميد بن سعد بن ناصر السعودی، بدون ناشر، ١٤٢٦.
٣٤. بهبهاني، محمد باقر بن محمد اكمل، الفوائد الحائرية، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤١٥.
٣٥. همو، حاشية مجمع الفائدة و البرهان، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، ١٤١٧.
٣٦. همو، مصابيح الظلام، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، ١٤٢٤.
٣٧. تاج الدين بن السبكي، عبد الوهاب، رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب، به كوشش علي محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بيروت، عالم الكتب، ١٤١٩.
٣٨. تفتازاني، سعد الدين مسعود بن عمر، شرح التلويح على التوضيح، مكتبه صبيح بمصر، بی تا.
٣٩. تنوخي حنبلي، زين الدين ابن عثمان، الممتع في شرح المقنع، به كوشش عبد الملك بن عبد اله بن دهيش، مكه المكرمه، مكتبه الاسدي، ١٤٢٤.
٤٠. تهانوي، محمد بن علي، كشف اصطلاحات العلوم و الفنون، به كوشش علي دحروج، بيروت، مكتبه لبنان ناشرون، ١٩٩٦.
٤١. جويني، عبد الملك بن عبدالله، البرهان في اصول الفقه، قطر، ١٣٩٩.
٤٢. همو، التلخيص في اصول الفقه، به كوشش عبدالله جولم النبالي و بشير احمد العمري، بيروت، دارالبيانات الاسلاميه، بی تا.
٤٣. حائري اصفهاني، محمد حسين بن عبدالرحيم، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، قم، ١٤٠٤.
٤٤. حكيم، محمد سعيد طباطبائي، المحكم في اصول الفقه، قم، ١٤١٤.

۴۵. حلی، جمال‌الدین احمد بن محمد اسدی، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷.
۴۶. خوانساری، آقا حسین بن محمد، مشارق الشموس فی شرح الدروس، به کوشش سید جواد بن الرضا، ۱۴۳۰.
۴۷. رویانی، ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل، بحر المذهب، به کوشش طارق فتحی السید، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۹.
۴۸. سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، قم، ایران، ۱۲۴۷.
۴۹. سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد، اصول السرخسی، حیدرآباد دکن، هند، لجنه احیاء المعارف النعمانیه، بی‌تا.
۵۰. سمعانی، ابوالمظفر منصور بن محمد، قواطع الادله فی الأصول، به کوشش محمد حسن محمد حسن اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
۵۱. سیدمرتضی، علی بن حسین موسوی، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵.
۵۲. همو، علی بن حسین، الذریعة إلى أصول الشریعة - تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۵۳. همو، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵.
۵۴. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، المزهر فی علوم اللغه و أنواعها، به کوشش فواد علی منصور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
۵۵. شریف جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، به کوشش گروهی از علماء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳.
۵۶. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشریعیة فی فقه الإمامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷.
۵۷. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰.
۵۸. همو، حاشیة شرائع الإسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲.
۵۹. همو، رسائل الشهد الثانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱.
۶۰. همو، روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۲.
۶۱. همو، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳.
۶۲. شیخ بهایی، محمد بن حسین، زبدة الأصول، قم، نشر مرصاد، ۱۴۲۳.
۶۳. صاحب جواهر، محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴.
۶۴. صاحب معالم، حسن بن زین‌الدین، معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)، قم، ۱۳۷۶.
۶۵. صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۴۱۷.
۶۶. صفی‌الدین الارموی، محمد بن عبدالرحیم، الفائق فی أصول الفقه، به کوشش محمود نصار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶.
۶۷. همو، نهاییه الوصول فی درایه الأصول، رساله دکتری دانشگاه الامام در ریاض، مکه مکرمه، المکتبه التجاریه، بی‌تا.

٦٨. صنقور علي، شيخ محمد، المعجم الاصولي، بيروت، موسسه التاريخ العربي، ١٤٣٢.
٦٩. صيمري، ابو عبدالله الحسين بن علي، اخبار ابي حنيفه و أصحابه، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٥.
٧٠. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٧.
٧١. همو، العدة في أصول الفقه، قم، ناشر محمد تقى علاقنديان، ١٤١٧.
٧٢. علاء الدين بخارى، عبدالعزيز بن احمد، كشف الاسرار شرح اصول البزدوى، دار الكتاب الاسلامي، بي.تا.
٧٣. عاملي، محمد بن علي موسوي، مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١١.
٧٤. عاملي، سيدجواد بن محمد، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٩.
٧٥. علامه حلي، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤.
٧٦. همو، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣.
٧٧. همو، نهاية الوصول الى علم الأصول، قم، مؤسسه الإمام الصادق، ١٤٢٥.
٧٨. غزالي، ابوحامد محمد بن محمد، المستصفى في علم الأصول، رياض، عربستان سعودى، دار الميمان للنشر و التوزيع، بي.تا.
٧٩. فاضل آبي، حسن بن ابي طالب، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٧.
٨٠. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٦.
٨١. فخرالمحققين، محمد بن حسن، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٨٧.
٨٢. فخرالدين رازي، محمد بن عمر، المحصول في علم أصول الفقه، بيروت، موسسه الرساله، بي.تا.
٨٣. فنارى رومى، محمد بن حمزه، فصول البدايع في اصول الشرايع، به كوشش محمد حسن محمد حسن اسماعيل، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٧.
٨٤. قاضى ابويعلی، محمد بن الحسين، العده في أصول الفقه، به كوشش احمد بن علي المباركي، ١٤١٠.
٨٥. قاضى عياض، عياض بن موسى السبتي، إكمال المعلم بفوائد مسلم (شرح صحيح مسلم)، به كوشش يحيى اسماعيل، مصر، دار الوفاء للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٩.
٨٦. قاضى ناصرالدين بيضاوى، عبد اله بن عمر، تحفه الابرار شرح مصابيح السنه، وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلاميه بالكويت، ١٤٣٣.
٨٧. قرافى، احمد بن ادريس، شرح تنقيح الفصول في اختصار المحصول في الأصول، به كوشش طه عبدالروف سعد، قاهره، دارالفكر، ١٣٩٣.
٨٨. كيا هراسي، ابوالحسن علي بن محمد طبري شافعي، احكام القرآن، به كوشش موسى محمد علي و عزه عبد عطيه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥.
٨٩. محقق ثاني، علي بن حسين، جامع المقاصد في شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤.

۹۰. محقق حلی، جعفر بن حسن، *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۷.
۹۱. همو، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸.
۹۲. همو، *معارج الأصول*، لندن، ۱۴۲۳.
۹۳. میرداماد، محمد باقر استرآبادی، *عیون المسائل*، به کوشش سیدجمال‌الدین میرداماد، تهران، ۱۳۹۷.
۹۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، *قوانین الأصول* (طبع قدیم)، تهران، ۱۳۷۸.
۹۵. موسوی، سید علی عباس، «الغاء الخصوصیه عند الفقهاء»، *مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام* (بالعربية)، جمعی از مولفین، جلد ۲۷، صص ۸۴-۱۱۴.
۹۶. نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، *انیس المجتهدین فی علم الأصول*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۹۷. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، *حاشیه فرائد الأصول*، قم، دارالهدی، ۱۴۲۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی